

گفت‌وگوی «جوان» با راوی و نویسنده کتاب «همسایه‌های خانم‌جان»

جریانی که مدافع حرم پرورش می‌دهد تحمل رنج خانواده دشمن را نیز ندارد



■ صغری خیل فرهنگ

کتاب «همسایه‌های خانم‌جان» به روایت احسان جاویدی با قلم زینب عرفانیان به بازار نشر عرضه شده است. خاطرات «دکتر احسان» از هر چه تا به امروز از جنگ سوریه و داعشی‌ها دیده و شنیده‌اید، متفاوت است. از میدان مطالعه وارد میدان مصاحبه شده و سؤالاتی را که جواب‌شان در این کتاب نیامده، از نویسنده و راوی کتاب پرسیده‌ایم؛ سؤالاتی که شاید جواب‌شان برای شما هم جالب باشد. احسان جاویدی به خاطر شرایط اضطراری زنان باردار سوری مأموریت پیدا می‌کند یک بیمارستان زنان و زایمان در سوریه «به نام مشقی الشفاء الممدنی» راه‌اندازی کند. این کتاب درباره فعالیت‌های او در انجام این مأموریت است. اگر دوست دارید از یک نویسنده و لحظه‌های تلخ و شیرین کارش و از یک پرستار که از قضای روزگار راوی کتاب هم است بیشتر بدانید، با ما همراه شوید.

جنگ حاضر نیست رنج خانواده دشمن وحشی خودش را هم ببیند و دستور می‌دهد برای‌شان بیمارستان احداث کنید و به آنها خدمات درمانی ارائه دهید.

خانم عرفانیان برای اینکه خواننده را مطالعه کتاب خسته نشود و فصل فصل این آیین کشش و جاذبه را داشته باشد تا کتاب را به پایان برساند، چه شیوه‌ای را در پیش گرفتید؟
خاطرات دکتر منحصر به فرد و به اندازه کافی پرکشش بود، فقط نیاز داشت مسیر روایات به صورت منظم و هدفمند تدوین شود تا برای مخاطب خواندنی تر شود. به تعبیر حضرت آقا همان طلای خام بود که من به عنوان نویسنده باید مثل زرگر پرداخت می‌کردم تا جلوه بیشتری پیدا کند؛ پرداخت‌هایی مثل شخصیت پردازی، فضاسازی، مستندنگاری، برش‌های زمانی، تعلیق‌های خلاقانه و از همه مهم‌تر واقع‌نگاری و واقع‌نگاری باعث می‌شود اشک و لبخند در طول خواننده کتاب، کنار هم باشند مثل دو همسایه دیوار به دیوار.

آقای جاویدی! خطور شد در میان مشغله‌های روزانه، خاطرات‌تان را ضبط کردید، به عبارتی با خودتان مصاحبه کردید؟ کاری که به گفته خانم عرفانیان بسیار در تألیف کتاب کمکش کرده است.

لحظه‌ای که با من تماس گرفته شد تا برای اعزام آماده شوم، انگار یک صدایی در وجودم دائم زمزمه می‌کرد که برای موضوع مأموریت خاصی طلبیده شدم، لذا از لحاظ روحی خودم را کاملاً آماده کردم، هر چند هرگز فکر نمی‌کردم با چنین موضوعی روبه‌رو شوم. لحظه‌ای که مأموریت ایجاد بیمارستان زنان و زایمان در سوریه به من ابلاغ شد متوجه خاص بودن مأموریتم شدم، البته باید عرض کنم هر عزیز دیگری هم جای من بود قطعاً توقع می‌رفت دست به کار شود و به نحوی آن لحظات را ثبت کند تا همه جهان بدانند، در روزهایی که دشمن بی‌رحم، سر از بدن مجاهدان ما جدا می‌کرد، ولی بی‌روان اسلام حقیقی در مقابل خانواده آنها چگونه رفتار کردند. در آن شرایط جنگی وضعیت زنان باردار که تعدادشان هم زیاد بود، باعث شد ساخت بیمارستان زنان و زایمان در دستور کار قرار بگیرد. جالب است بدانید که این بیمارستان با تجهیزاتاتی که از سوله‌های داعش به دست آمد و با کمک پزشکان و متخصصان زن که از حلب و دمشق آمده بودند، ساخته شد.

اگر به عقب برگردید، باز نویسنده می‌شود؟

هم نویسنده می‌شود هم نوشتن را زودتر شروع می‌کند.

آقای جاویدی! اگر به عقب برگردد باز برای مدافع حرم شدن بی تابی می‌کند؟

رساله اصلی شاید به تصویر کشیدن یک صفحه از جنگ سوریه و حضور ایران در آن باشد؛ صفحه‌های که گوشه‌ای از جریان فکری حاکم بر جبهه ما و جبهه مقابل را نشان می‌دهد. جریان فکری نه خاک است که با سیم خاردار محصور شود و نه آب است که با احداث سد، راهش بسته شود. جریان فکری هواست؛ هوابی که قابلیت انتشار آزاد را به همه جا دارد، پس باید مقابل جریان فکری داعش که پرچمش به خاک افتاده، جریان فکری حق را تقویت و کمک کنیم تا به گوش همه جهان برسد.

مخاطب اصلی هم نسل‌های بعد از ما هستند نسل‌های امام ندیده، جنگ ندیده، داعش ندیده؛ نسلی که باید امانت تاریخی را به دست‌شان بدهیم. برای جلوگیری از تحریف تاریخ، ما باید قبل از دیگران، وقایع را روایت کنیم.

آقای جاویدی! شمار در این کتاب سعی دارید بیشتر از یک جریان صحبت کنید نه صرفاً یک شخص و یک مصداق مشخص به نام دکتر احسان یا بیمارستانی به نام ابوکمال.

این جریان چه ویژگی‌هایی دارد؟

اولاً خوشحالم که مخاطب پس از خواندن کتاب ذهنش صرفاً معطوف به دکتر احسان نمی‌شود بلکه شناختی از یک جریان و یک اپیدئولوژی به دست می‌آورد؛ جریانی که مدافعان حرم را پرورش می‌دهد و آنان را آماده نبرد می‌کند؛ همان جریانی که در کتاب از آن به عنوان خط فکری حاج قاسم یاد می‌شود؛ همان جریانی که به گفته رهبر معظم انقلاب، مکتب سلیمانی نام گرفته است؛ مکتبی که حتی در دل



جریانی که مدافعان حرم را پرورش می‌دهد

همان جریانی است که به گفته رهبر معظم انقلاب، مکتب سلیمانی نام گرفته است.

مکتبی که حتی در دل جنگ حاضر نیست رنج خانواده دشمن و وحشی خودش را هم ببیند و دستور می‌دهد برای‌شان بیمارستان احداث کنید و به آنها خدمات درمانی ارائه دهید.

آقای جاویدی، شما به عنوان یک پرستار خطور شد به جمع مدافعان حرم در سوریه و به قول خودتان به «خانم جان» پیوستید؟

من یک دهه پنجاهی و پدر چهار فرزند و پاسدار هستم. سال ۹۶ به مدت چهار ماه در قالب کادر بهداری به سوریه اعزام شدم. اعتقاد قلبی من این است که پای ما به صف مدافعان حرم باز نمی‌شد، مگر به اذن حضرت زینب (س)، حالا اینکه چه عواملی باعث این اذن می‌شود جای بحث دارد، اما قطعاً خواست خود فرد و نیز دعای پدر و مادر مؤثر است.

خانم عرفانیان! خطور شد برای نگارش کتاب، آقای جاویدی و خاطراتش را انتخاب کردید یا شاید باید بر سرم چرا چنین پیشنهادی را قبول کردید؟

بلی، قبول کردن درست است، هر چند نه من و نه آقای جاویدی در این انتخاب نقش زیادی نداشتیم. «خانم جان» خواستند و شد. انتخاب و قبول کار خودشان بود.

آقای جاویدی! خاطرات شما یک سبک جدید از خاطرات مدافعان حرم است و در نوع خودش منحصر به فرد، آیا دنبال یک قلم خاص بودید که به خانم عرفانیان رسیدید

یا قسمت و اتفاق بود که خاطرات‌تان را ایشان بنویسند؟ قطعاً منحصر به فرد بودن اتفاقی که در آن دوره در ابوکمال افتاد، یعنی احداث بیمارستانی با رویکرد خاص برای خانواده‌هایی که اکثرشان به نوعی مرتبط با داعش بودند، مهم‌ترین انگیزه من برای نگارش خاطراتم بود و برای این موضوع خاص باید نویسنده‌ای انتخاب می‌شد که درک تفاوت‌های این سوزه با سبک رایج خاطره‌نویسی، برایش آسان باشد و خانم عرفانیان نشان دادند از چنین ویژگی‌ای برخوردار هستند.

خانم عرفانیان! در یک مصاحبه گفتید که یکی از سخت‌ترین قسمت‌های کار تا آن حین ضبط مصاحبه با همسایه‌های «خانم جان» بود. خطور به عنوان یک نویسنده حرف‌های توانستید بر عواطف خود غلبه کنید؟

نویسنده هر چقدر هم اصل خود تزلزل را رعایت کند و مسلط به عواطف خود و محیط مصاحبه باشد، باز ممکن است اتفاقاتی بیفتد که عواطف انسانی هر فردی را تحت تأثیر قرار دهد و او را به جاش بکشد. به هر حال نویسنده در انجام مصاحبه در مقامی است که باید این خاطرات را لمس کند، به آنها نزدیک و از جزئیات وقایع چه تلخ باشد چه شیرین آگاه شود. نمی‌خواهم بگویم که نویسنده خوب آن است که نه از تلخی‌های خاطرات ناراحت شود و نه از شیرینی‌هایش خوشحال بلکه منظورش این است اگر می‌خواهیم خاطراتی را خوب بنویسیم، باید خوب گوش دهیم و وقایع را خوب حس و درک کنیم. انقدر وارد جزئیات شویم که انگار در متن واقعه هستیم و آن را از نزدیک می‌بینیم و لمس می‌کنیم. نکته این است که در کنار همه اینها، باید ناراحتی و خوشحالی خود را از آن واقعه تلخ یا خوب کنترل کنیم نه سرگوب، مثل خاطره مرگ بچه حامد. حامد یک مرد سوری است که تیم پزشکی ایران به او کمک کرد پرش در بیمارستان جنگی زیر آتش توپ و گلوله به دنیا بیاید. حامد اسمش را به رسم قدر دانای از پزشک «احسان» گذاشت، ولی متأسفانه، آن ماه بیشتر زنده نماند. شنیدن خبر فوت این بچه یکی از تلخ‌ترین لحظه‌های ثبت این خاطرات بود. انقدر تلخ که با حذف نگذاشتم مخاطبم هم آن تلخی را حس کند، انقدر تلخ که دلم می‌خواست ضبط را خاموش و مصاحبه را قطع کنم و بشنیم برای آن بچه گریه کنم. اشک و گریه یک نویسنده که هم می‌خواهد حرف‌های باشد و هم از عواطف انسانی برخوردار و هم اینکه، یک زن است بسیار چالش‌برانگیز بود.

آقای جاویدی! سخت‌ترین لحظه‌های کار شما چگونه گذشت؛ وقایعی که اگر به سوریه برگردید، همچنان برای شما سخت و ناراحت‌کننده خواهد بود.

حقیقتاً من در این مسیر جز زیبایی ندیدم. چه در زمان انجام مأموریت و چه بعد از آن. غلظت هم و انگار کردن کل امور به صاحب اصلی کار یعنی خود «خانم جان» بوده و است، لذا سخت‌ترین لحظات هم برایم طعمی شیرین داشت و داد، اما دیدن رنج انسان‌هایی بی‌گناه در شرایط جنگی همیشه سخت‌است و دیدن رنجی که ناشی از جهل باشد، بسیار سخت‌تر است. دردهای جسمانی معمولاً قابل درمان هستند اما درمان در ذهن به آسانی ممکن نیست. درمان دردی که موجب می‌شود برادر به روی برادر اسلحه بکشد، ساده نیست.

دیدن درد عدم بصیرت انسان‌ها بسیار دشوار است. این دردها را حاج قاسم و شهدای ما به خوبی درک کردند.

خانم عرفانیان! رسالت اصلی شما در نگارش این کتاب چه بود و مخاطب اصلی کتاب چه کسانی هستند؟

▲ آقای جاویدی
راوی کتاب
و پرسنل مامای سوری
بیمارستان ابوکمال
و نوزادی که
چند ساعت است
مغولد شده



برق‌هایی از کتاب

دختر نوجوانی دور ساختمان راه می‌رود و اشک می‌ریزد. درد زایمان اشکش را در آورده و امانش را بریده. جلو نمی‌رود که راحت باشد. مادرش سرش را دست گرفته و دنبالش راه می‌رود. چقدر شبیه هانیه است.... دخترک هنوز فریاد می‌زند. انقدر این صداها هر روز در راهرو می‌پیچد که دیگر نمی‌شنویم. ولی این صدا فرق می‌کند. ناله دختر بچه‌ای که زوروش به درد زایمان نمی‌رسد؛ دختر بچه‌ای که قرار است مادر شود. پشت در زایشگاه می‌رود که از اوضاع مطمئن شوم. تا جایی که امکان دارد در روند زایمان‌ها ورود نمی‌کنم، ولی نگرانم. سه ساعت از تزریق آمپول فشار گذشته. دلم نمی‌خواهد اتفاق بدی بیفتد. همه چیز باید همین‌جا جمع شود. راه‌ها بسته است. نه کسی می‌تواند برای کمک بیاید، نه می‌شود دخترک را اعزام کرد. صدای اسبیل و سیده بلند است:

– یلا ماما، یلا ماما، سریع. سریع.

نگران این بچه‌ام. به خانم جان تو مسل می‌کنم تا کمکش کند. می‌ترسم این محاصره قند مادر شدن را به کامش زهر کند. یک ساعت بعد پیسر مو مشکلی را در بغلم می‌گذارند که در گوشش اذان بگویم. آمان از گرمای تنش. غرق در خواب، چانه‌اش را ریز می‌چیناند. بغض می‌کنم. هدیه خانم جان است در این محاصره تنگ. کاش می‌شد برایش از مغلوبیت مادرش که هنوز اشک می‌ریزد، بگویم. یا «اشهد أن علیاً ولی الله» اشک من هم جاری می‌شود. بچه را بیشتر به خودم می‌چسبانم. از امیرالمؤمنین^(ع) می‌خواهم کمک کند، تا آنطور که باید به همسایه‌های دخترش خدمت کنم؛ خدمتی مردانه. دخترک هق‌هق می‌کند. کاش این همه شبیه هانیه نبود. قلبش از غصه پر است. غصه دست تنها بزرگ کردن این بچه، غصه شوهری که خبری ازش ندارد، غصه دنیایی که روی خوش نشان نداده، حتی شوخی‌های اسبیل هم بی‌فایده است. نمی‌خندد که نمی‌خندد. سعبه خیم می‌شود سرش را می‌بوسد و باز اشک. دل همه‌مان چزانده شده از این همه اشکی که می‌ریزد.»

▲ زینب عرفانیان نویسنده کتاب همسایه‌های خانم‌جان

خدا را شکرم که با این سؤال اشک در چشم جمع شد. اشکی که یادآوری آن روزها نشنت می‌گیرد. خدا می‌داند که چقدر التماس کردیم و چه سختی‌هایی کشیدیم و چقدر توسل کردیم تا باب جهاد هر چند برای مدت کوتاه به روی‌مان باز شود، بلکه همان اشتیاق آماده‌ام، یا کوله بسته و لباس نبرد آماده.

ما گریه‌هایی از روضه رادر بدنه کار شاهدیم که حال خوبی به مخاطب می‌دهد. خانم عرفانیان چه شد که تصمیم به استفاده از این گریه‌ها گرفتید؟

من گریه‌ها را در کار نیابردم، گریه‌ها خودشان حضور داشتند، من فقط اجازه جولان دادم. روضه‌ها و اشک‌هایش بخشی از شخصیت راوی است. اگر قرار بر خاطر‌نگاری و ضبط و ثبت تاریخ شفاهی است، باید نگاه جامع داشته باشیم. نه تنها نمی‌توان خاطرات را به سبک گزینشی مکتوب کرد بلکه ابعاد شخصیتی راوی را هم نمی‌توان گزینش کرد و برش زد. راوی کتاب هم پرستار است با همه فکرهای یک تجربی خواننده خون و زخم دیده. هم نظامی است با همه ویژگی‌های فردی و برون‌فردی یک فرد نظامی مثل نظم و کتوم بودن.

هم پدر است با تمام دلتنگی‌هایش برای خانواده و هم مداح است با تمام رقیب‌القلب شدن‌ها و توسل‌هایش.

آقای جاویدی نهایت آرزوی‌تان برای این کتاب دست‌یافتنی شده یا هنوز خیر؟ منظورم مثلاً اتفاق خوبی است که بعد از انتشار این کتاب منتظر افتادش باشید.

قطعاً بله، من به غایت آرزوهایم در نگارش این کتاب رسیدم، شاید برخی بعضی اتفاقات را لازم بدانند برای تکامل یک کتاب، اما من نگاه متفاوتی دارم، آن هم تمام مأموریتم است. من وظیفه داشتم با تمام سختی‌های این کار را به انجام برسانم و الان خیلی خوشحالم که این اتفاق افتاده، سایر اتفاقات از دست من خارج است، تا اینجا کار وظیفه ما بود قویاً معتقدم صاحب کار خودش بهترین ریل را در بهترین زمان جلوی راه کتابش قرار خواهد داد.

خانم عرفانیان نگارش کتاب «همسایه‌های خانم‌جان» چه مدتی زمان برد؟

من پیش نویسی که راوی روز اول کار مقابلم گذاشتند، خوب خیلی سرعت کار را بالا برد، چون حداقل پنج جلسه مصاحبه لازم است برای رسیدن به یک پلن کلی از خاطرات و دیدن شروع و پایان و میانه کار. خوب این متن کار آن پلن کلی و آن پنج جلسه مصاحبه را برای من انجام داد. از طرفی کار در شرایطی شروع شد که نه من وقت آزادی برای کش آمدن داشتم نه راوی. این بود که کمیت و کیفیت مصاحبه‌ها را بر دلم تا زودتر به نتیجه برسانم.

آقای جاویدی وقتی اقدام به مکتوب کردن خاطرات‌تان کردید، فکر می‌کردید نتیجه‌ای این شود و زودتر از آنچه فکرش را کنید به انتشار برسد؟

بله الحمدلله آن نتیجه‌ای که فکرش را کردم، حاصل شد. مطلب و سؤالی که به نظر‌تان باید می‌گفتم و اشاره می‌کردیم و از قلم افتاد بفرمایید.

عرفانیان: این کار و همه ساعت‌هایی که برایش وقت گذاشتم، این کار و همه دوندگی‌هایی که برایش داشتم، این کار با همه تلخی‌ها و شیرینی‌هایش که حین کار خسته و خوشحالم می‌کرد، تحفه ناچیزی است پیشکش به ساخت دختر ابوتاب. این دنیا زیر سایه خانم‌جان و آن دنیا همسایه دیوار به دیوارش باشد.

جاویدی: لازم می‌دانم یاد کنم از همه عزیزانی که در این مسیر زحمات خالصانه‌ای کشیدند، مخصوصاً از استاتان، پزشکان و پرستاران شجاع مجموعه بهداری که کمتر از آنها یاد می‌شود و فقط خدایم‌داند که این عزیزان چه فداکاری‌هایی کردند. تفاوت ویژه‌ای که بچه‌های بهداری با سایر عزیزان داشتند این بود که هم‌زمان هم در عرصه خطر و هم در عرصه امداد رسانی به هم‌زمان و مردم بی‌گناه سوریه جهاد می‌کردند و بارها ما شاهد بودیم که حتی به مجروحان داعشی هم با جان و دل خدمات می‌دادند.

از مجموعه فخر روزنامه جوان بابت توجه به کتاب «همسایه‌های خانم‌جان» تشکر می‌کنم و از خدا می‌خواهم به زودی زیارت خانم جان را روزی‌تان کند.

